هو العلیم

چگونه حالات معنوی را بعد از رمضان حفظ کنیم؟

نقش کم‌گویی و اعتدال در خوردن

شرح حدیث عنوان بصری ـ حسران و بطالت عمر ـ جلسه ۱۲۳

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ
و الصلاةُ علىٰ خيرةِ الله المُنتجبينَ محمدٍ و آله الطّاهرينَ
و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهم أجمعينَ

امروز بحث مستمر راجع به حدیث شریف عنوان را موقتاً قطع می‌کنیم و به مناسبت حال و سؤالاتی که راجع به این قضیه شده است به مطلب دیگری می‌پردازیم. ان‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد از جلسه بعدی همان بحث سابق را ادامه می‌دهیم.

چه در قبل از ماه مبارك رمضان و چه بعد از آن و حتی در خود ایام ماه مبارك، رفقا به‌طور مستمر این سؤال را از حقیر می‌کردند که چه کنیم حالمان در ماه مبارك دوام و ثبات داشته باشد؟ البته مناسب بود راجع به این مسئله قبل از ماه مبارك صحبت بشود ولی علی‌کلّ‌حال شاید الان هم بی‌مناسبت نباشد، چون از ماه رمضان درآمده‌ایم و تصور بر این است که در ماه‌های عادی قرار گرفته‌ایم و آن حال‌وهوای ماه مبارك و کیفیت ربط تغییر پیدا کرده است. دیشب که راجع به این مسئله فکر می‌کردم که آیا همان حدیث شریف را ادامه بدهیم یا اینکه به این مطلب بپردازیم، دیدم که شاید این مسئله أولی و أنسب باشد.

نحوهٔ حفظ و تداوم بخشیدن به حالات معنوی

طبعاً در ماه مبارك رمضان حال‌وهوای دیگری است و انسان خود را در وضعیت دیگری می‌بیند و قهراً ارتباطات و کارهای او به مناسبت شرایط ماه مبارك تغییر پیدا می‌کند و به همان کیفیت در حال او هم تأثیر می‌گذارد. حال صحبت در این است که چه کنیم آن وضعیت استمرار پیدا کند و منحصر به همان ایام خاص نباشد؟ روایتی مأثور از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است که بزرگان در السنه خود خیلی بر آن تکیه داشتند و به شاگردان خود این مطلب را بیان می‌کردند که بیانگر کیفیت استفاده از ایام مخصوصه و اوقاتی است که نظر و عنایت پروردگار در آن اوقات و ایام یا لیالی به بندگانش بیشتر و خصوصیت و ویژگی خاصی در این ایام و لیالی برای افراد و بندگانش قائل است. مضمون روایت این است:

ألا و أنّ لله فی أیّام دَهرِکم نَفحاتٌ ألا فَتَعَرّضوا لها ولا تَعرّضوا عنها؛[1]

«خدای متعال در طول مدت عمرتان، اوقات خاصی را خصوصیتی بخشیده که آنها را از سایر ایام متمایز کرده است. مواظب باشید که این اوقات و خصوصیات را حفظ، ضبط و نگهداری کنید و نگذارید از دست بروند و مبادا غفلت کنید که از دست خواهند رفت.»

توضیح حدیث شریف «أنّ لله فی ایّام دَهرِکم نفحات»

آن‌طوری که متداول و متعارف است، راجع به این مسئله فرموده‌اند که مقصود از نفحاتی که در ایام دهر می‌آید، ماه‌ها یا روزها و شب‌هایی به‌خصوص است که عنایت پروردگار در آنها با سایر ایام تفاوت دارد. مثلاً درباره ماه رجب تأکید زیادی شده، ماه رمضان آثار بسیاری دارد یا راجع به دهه ذی‌الحجه و حتی ماه ذی‌القعده که در پیش داریم، تأکید خاصی شده است. دربارهٔ شب‌ها، شب جمعه و شب‌های قدر روایاتی آمده است. این معنایی است که راجع به خصوصیت آن لیالی و ماه‌ها بیان شده و

[1] ***المعجم الکبیر***، طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۳۴؛ ***رساله لبّ اللباب***، ص ۲۴، با قدری اختلاف در مصادر.

بی‌جهت هم نیست. طبعاً انسان آثار این زمان‌ها یا حتی امکنهٔ به‌خصوص را درك می‌کند و می‌فهمد. در خود مکان این آثار پیداست؛ وقتی انسان به جایی که معصیت است برود احساس می‌کند که قلبش گرفت. انسان در جایی که در آن عبادت است احساس می‌کند روحش باز شده است. همین‌که انسان به مکان‌هایی که در آنها معصیت انجام می‌گیرد وارد می‌شود تغییر را در حال خود احساس می‌کند، مگر اینکه فردی باشد که چندان نسبت به این مطالب اطلاعی ندارد. صحبت با افراد هم خیلی عجیب است.

تأثیرات ازمنه و امکنهٔ مختلف بر حال انسان در عبادات

مرحوم قاضی می‌فرمودند:

> وقتی می‌خواهید حالی پیدا کنید، حتی ممکن است در یك منزل، اتاق‌ها با همدیگر تفاوت داشته باشند؛ انسان در اتاقی حال توجه بیشتری داشته باشد و در اتاقی کمتر، اتاقتان را عوض کنید و بروید در جایی دیگر.[1]

یا اینکه ممکن است زمین آن منزل شبهه‌ناك باشد یا مشکلی در آن باشد که اثر مستقیم بر ملکوت آن منزل و مکان بگذارد و از آنجاکه توجه انسان عبارت است از اتصال انسان با ملکوت، این دو ملکوت با هم در تعارض قرار می‌گیرند و انسان نمی‌تواند به آن صفای ملکوتی خودش برسد. این مسئلهٔ خیلی روشنی است و شاید برای همه افراد اتفاق افتاده باشد.

زمان هم همین‌طور است. علت اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَا﴾[2] به‌خاطر خصوصیتی است که موقع طلوع آفتاب و هنگام غروب وجود دارد؛ چه چشم انسان به خورشید بیفتد یا نیفتد، چه پنجره‌ها را ببندد یا باز کند، تفاوتی ندارد. بعضی‌ها می‌گویند که این خصوصیت به‌خاطر کیفیت دیدن انسان است که حالت بهجت برای انسان پیدا می‌شود و مسئله فرق می‌کند. حالِ هنگام صبح و هنگام غروب متفاوت است، انسان در صبح حالی دارد و در غروب، حال دیگری دارد.

ضرورت رعایت زمان مخصوص در خواندن ادعیه

دعای صباح را باید صبح خواند نه غروب؛ حالا اگر ما جای اینها را عوض کنیم و مثلاً دعای سِمات را که برای غروب است صبح بخوانیم، نتیجه‌اش برعکس می‌شود. کیفیت دعا و عبارات و کیفیت توجه در دعای صباح به نحوی است و در دعای سمات به نحوی دیگر است. این کار درست مثل این است که دارویی را که برای شما مفید است کنار بگذارید و داروی ضدش را بخورید؛ تأثیر خلاف دارد.

تصور نکنید که چون در همهٔ این ادعیه، الله و ربّ و ای‌خدایا هست پس تفاوتی ندارند؛ نه، هرکدام از آنها جایگاه خاص خودش را دارد و اگر انسان متوجه نباشد، مطلب تغییر پیدا می‌کند و این مسئله مربوط به عالم اسرار که کیفیت نزول اسماء و صفات الهی و ورودشان در این عالم به چه نحو است می‌باشد. انسان نمی‌تواند هر چیزی را سَرخود بخواند و هر چیزی را که ادراك می‌کند عمل کند.

نفْس انسان در صبح حالت بها و بهجت را می‌طلبد و در غروب هم به همین کیفیت است. این نحوه گردش و طلوع و غروب آفتاب همان‌طوری که تأثیری بر عالم ماده و اشیایی که در عالم ماده هست می‌گذارد، از نقطه‌نظر جنبه مثالی و ملکوتی نیز تأثیر خاص به خود را در همان وضعیت دارد.

---

[1] ***عطش***، ص ۳۰۲، به نقل از علامه لاهیجی انصاری:

«[آیت الله قاضی می‌فرمودند:] همیشه در یک مسجد نماز نخوانید، به مساجد دیگر نیز بروید و هرجا دیدید حال پیدا کردید آنجا نماز بخوانید و هرجا دیدید حال پیدا نکردید مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید».

[2] سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۰. ***نور ملکوت قرآن***، ج ۲، ص ۵۴۳:

«و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند و قبل از آنکه غروب نماید، با حمد و ستایش پروردگارت او را تسبیح کن».

حالات و توجهات انسان باید بر این اساس شکل پیدا کند و نحوه ارتباط انسان باید راجع به مسئله تغییر پیدا کند.

نقش زمان و مکان در کیفیت تأثیر سلسلهٔ علل بر ملکوت انسان

در این مطلب شکی نیست که مکان و زمان دو عامل مهم برای کیفیت تأثیر سلسلهٔ علل و معلولات بر عالم ملکوت و مثالی انسان هستند. چنان‌که از نقطه‌نظر ظاهری نیز وضعیت انسان در روز با شب از نظر مزاجی متفاوت است و استعداد بدن برای هضم غذا، در روز است نه در شب. کیفیت کار و عمل سلسلهٔ عصبی انسان هم در روز و شب فرق می‌کند. چرا سفارش شده که در شب غذای سنگین نخوریم و این‌همه روایت داریم که در شب غذای سبك بخورید، زودتر بخوابید و صبح زودتر برخیزید؟ چه فرقی می‌کند؟ معده و روده و قلب و کبد و سایر اعضا که همان هستند و از اعصاب هم که چیزی کم نشده است. حتی اگر در روز هم چیزی نخورید، باز در شب کیفیت جذب غذا فرق می‌کند. غذا را باید در روز خورد تا جذبش بهتر باشد و باید در اول روز خورد که آمادگی برای جذب بیشتر است. حال اگر انسان بگوید ما که از صبح تا شب چیزی نخوردیم و روزه گرفتیم، پس آنچه را که باید در ظهر بخوریم در شب می‌خوریم! نه‌خیر، در چنین وضعیتی باز به معده و آن سلسله و متابولیسم هضم‌کننده بدن فشار می‌آید، تغییر پیدا می‌کنند و این به‌واسطه شرایطی است که در اختیار ما نیستند.

لزوم رعایت موازین عقلی و شرعی در سیر باطنی انسان همچون سیر ظاهری او

خداوند متعال سیستم بدن را به نحوی خلق فرموده است که با شرایط محیط شکل پیدا کرده و ما جدای از شرایط محیط نیستیم. بدن در شب به استراحت احتیاج دارد، ولی شب که می‌شود تازه حرکت ما شروع می‌شود! اینجا برو، آنجا برو، این مجلس و آن مجلس تا ساعت یك، دو، سه و نزدیك صبح؛ آن‌وقت روز می‌خوابیم و می‌خواهیم جبران کنیم! این همه‌چیز بدن را به‌هم می‌ریزد و کار و مسیر خلقت را تعطیل و در آن اشکال ایجاد می‌کند.

این مطالبی که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم، مقدمه است برای مرتبهٔ بعد که می‌خواهیم به آن برسیم. پس همان‌طور که از نقطه‌نظر ظاهر باید وضعیت و کارها و اعمال خود را بر طبق دستورات شرع منطبق کنیم که بتوانیم بهتر و بیشتر به صحت و سلامتی و عافیت ظاهر برسیم، از نقطه‌نظر باطن نیز اگر به این نحوه عمل، خدشه‌ای وارد و تغییر و تحولی پیدا بشود قطعاً تأثیرگذار خواهد بود. اگر به‌جای استراحت در شب، بین‌الطلوعین بخوابیم، خدشه وارد می‌کند و همه‌چیز را به‌هم می‌ریزد.

تأکید بزرگان بر بیداری بین‌الطّلوعین حتّی برای کودکان

خودم از مرحوم آقای حدّاد شنیدم که به مرحوم آقا ـ رضوان الله علیهما ـ می‌فرمودند: «حتی اطفال خردسالتان را در بین‌الطلوعین و از هنگام طلوع فجر بیدار کنید».[1] این سخن فردی عادی نیست، سخن شخصی است که به سرّ عالم تکوین رسیده است. ایشان پزشك نبود که اگر امروز کتاب عوض بشود تمام نظریه‌هایش تغییر پیدا کند و براساس علوم تجربی نظر بدهد. چقدر آرا در طب فرق کرده است! هر چندسال یك‌بار آرا کنار ریخته می‌شود و آرای جدید می‌آید؛ چاره‌ای هم نیست و باید این‌طور باشد، چون علوم بشر تجربی هستند، ولی اولیای خدا براساس علوم تجربی صحبت نمی‌کنند. آنها به حقیقت و سرّ عالم رسیده‌اند ولو اینکه برخی بگویند که نه، این‌طور نیست! خُب اگر نیست، هرطور که می‌خواهید عمل کنید! صد سال بعد می‌گویند: «ای‌دادبیداد، اشتباه کردیم». خب از اول گوش بده که این ای‌دادبیداد را بعداً نگویی. همین‌طور درباره کیفیت استراحت، غذاها و ارتباطات، مسائلی هست که بعداً

---

[1] ***روح مجرّد***، ص ۱۳۹:

«می‌فرمودند: فرزندان و اهل بیت را عادت دهید که بین‌الطّلوعین بیدار باشند.»

خواهد آمد و ان‌شاءالله به‌طور مشروح راجع به آنها صحبت خواهد شد.

نزول رزق معنوی و نفحات پروردگار در بین‌الطّلوعین

مطلب این‌قدر دقیق است که می‌فرمایند: «حتّی اطفال را هم بیدار نگه دارید، زیرا رزق معنوی انسان در بین‌الطّلوعین نازل می‌شود».[1] این می‌شود «فی ایّام دهرِکُم نَفحات». آن رزق معنوی که باید از عالم بالا تنازل کند و در نفس قرار بگیرد، در همان بالا که نمی‌شود بایستد. این غذایی را که شما می‌خواهید به منزل رفیقتان ببرید، اگر از منزل حرکت کنید و سر کوچه بایستید، هیچ‌وقت به دست رفیق نمی‌رسد. وقتی غذا به دست او می‌رسد که خیابان و کوچه‌ها را طی کنید و دم منزلش برسید و در بزنید. اگر صد سال هم پشت در بایستید باز این غذا و هدیه به رفیق نمی‌رسد؛ وقتی‌که در زدید و او در را باز کرد آن‌وقت می‌گویید بفرما.

تأثیر اعمال روز قبل بر رزق بین‌الطّلوعین

این رزق معنوی که از آن عالم تنازل می‌کند، برای هر فردی حصه و سهمیه خاصی است که با سلسله علل تعیین می‌شود و اینکه چه مسائلی در این راستا انجام می‌گیرد را فقط خدا می‌داند! کم و زیاد شدنش، شدت و ضعفش و نحوه پایین آمدن و شکل گرفتن آن قضای الهی در قالب قَدَر و ارتباط این مسئله با کارهایی که ما در طول روز و شب انجام می‌دهیم، ارتباطمان با افراد، اینکه آیا در شب نماز خواندیم یا نخواندیم، آیا در شب غیبت کردیم یا نکردیم، آیا شب را به اطاعت خدا گذراندیم یا به معصیت خدا، تمام اینها در آن مقداری که بین‌الطّلوعین می‌آید تأثیر می‌گذارند و این می‌شود رزق برای فردا.

تعلّق شب به روز بعدش و اعتبار تاریخ قمری در اسلام

در شرع و اسلام، شب به روز بعد تعلق دارد نه به روز قبل. در فرهنگ غرب، شب به روز قبل از خودش تعلق دارد و مثلاً به شبِ شنبه که امشب است، می‌گویند جمعه‌شب! بعضی‌ها در فارسی هم این را استعمال می‌کنند. ما جمعه‌شب و شنبه‌شب نداریم، بلکه شبِ جمعه و شب شنبه داریم. شنبه‌شب یعنی چه؟! شب یکشنبه صحیح است نه شنبه‌شب، زیرا با حلول هلال، ماه جدید شروع می‌شود؛ یعنی وقتی‌که هلال طلوع کرد، با خودش ماه جدید را می‌آورد.

پیوند عمیق مسائل تکوینی و اعتباری در شریعت اسلام

تمام اینها از اینکه مسائل اعتباری با مسائل تکوینی پیوند و گره خورده است حکایت می‌کند. وقتی‌که در شرع، رؤیت هلال ماه حاکی از دخول شهر جدید است، بنابراین در عالم تکوین و نزد پروردگار هم میزان برای شکل‌گیری ماه، ماه شمسی نیست؛ ماه شمسی عبارت است از گردشی. فرض کنید که فلان کهکشان که صدمیلیارد سال نوری با ما فاصله دارد، می‌گردد. این به ما چه ربطی دارد؟! یا ستاره‌ای در کهکشانی که صدمیلیون یا دویست‌میلیون سال نوری با ما فاصله دارد دور خورشید می‌گردد، آیا ما این را میزان برای کار خودمان قرار بدهیم؟! این لغو و عبث است. سیارات، زحل، عطارد، مشتری و منظومه شمسی به دور خورشید می‌چرخند و این به ما ارتباطی ندارد. گردش عطارد و زحل به دور خورشید چه ارتباطی به ما دارد؟! این گردش و حرکتی است که خدای متعال براساس

---

[1] ***بصائر الدرجات***، ج ۱، ص ۳۴۳:

«عَن أبی‌حَمزَةَ قالَ: کُنتُ عِندَ عَلیّ بنِ الحُسَینِ وَ عَصافیرُ عَلَی الحائِطِ قُبالَتَهُ یَصِحنَ فَقالَ: "یا اباحَمزَةَ أتَدری ما یَقُلنَ قالَ یَتَحَدَّثنَ أنَّ لَهُنَّ وَقتٌ یَسألنَ فیهِ قوتَهُنَّ یا أباحَمزَةَ لا تَنامَنَّ قَبلَ طُلوعِ الشَّمسِ فَإنّی أکرَهُها لَکَ إنَّ اللهَ یُقَسِّمُ فی ذَلِکَ الوَقتِ أرزاقَ العِبادِ وَ عَلَی أیدینا یُجریها."»

ترجمه: «ابوحمزه گوید: نزد امام زین العابدین علیه السلام بودم، در حالی که گنجشک‌ها روی دیوار بودند. حضرت فرمود: "**ای اباحمزه می‌دانی چه می‌گویند؟ می‌گویند برای درخواست روزی وقتی معین است. ای اباحمزه! قبل از درآمدن خورشید نخواب که من آن را برای تو نمی‌پسندم. زیرا خداوند در این موقع روزی را بین بندگان تقسیم می‌کند و به دست ما جاری می‌نماید.**» (محقق)

مصلحت و حکمتش خلق کرده است و هرکدام از اینها در مسیری که برای آنها تعیین شده، در حال حرکت هستند و ارتباطی به ما ندارند.

همان‌طور که روز و شب هم گردشی هستند که زمین به دور خودش دارد و وقتی که از این نقطه به نقطه بعدی برسد، این را یك دور حساب می‌کنند که اگر مواجه با خورشید قرار بگیرد، روز است و اگر پشت به خورشید قرار بگیرد شب است. ولی گردش زمین به دور خورشید از نظر شرع و از نظر حساب، جایگاهی ندارد؛ چه زمین یك دور به دور خورشید بگردد یا ده دور!

چنان‌که گردش زحل و عطارد به دور خورشید از نقطه‌نظر ترتّب احکام ارتباطی با ما ندارد، گردش زمین به دور خورشید هم ارتباط ندارد. اینکه از اول برج حَمَل، سال شمسی شروع می‌شود و در آخر حوت، این حرکت تمام می‌شود، نه نماز را خداوند بر آن مترتب کرده و نه حج را و نه رمضان و ماه رجبش را.

استواری احکام شرع بر پایه‌های حقیقی و نه اعتباری

سناتوری در زمان شاه گفته بود:

> مأمورین دولت و افرادی که شاغل هستند بهتر است برای انجام مناسك و رفتن به سفر حج که در ماه ذی‌الحجه است، در تابستان بروند، چون تعطیلات است!

ایشان خیال کرده بود که حج عملی عبادی است که انسان در هرموقع بخواهد می‌تواند انجام بدهد! مثلاً اگر ماه ذی‌الحجه در زمستان واقع شد، انسان می‌تواند آن را در تابستان انجام بدهد! نه‌خیر، در شرع، حرکت زمین به دور خورشید اصلاً ملاك نیست و مسئله‌ای من‌درآوردی است؛ یعنی منجم دور زمین را به دوازده قسمت تقسیم کرده و اسم هر قسمت را برج گذاشته است، وقتی‌که خورشید در این برج قرار می‌گیرد اسمش را حَمَل گذاشته که امروزه می‌گویند فروردین؛ وقتی‌که خورشید در آن برج قرار می‌گیرد اسمش را حوت گذاشته که امروزه می‌گویند اسفند. چون در زمان سابق، زمین را ثابت و خورشید را متحرك می‌دانستند ولی حالا به‌عکس شده و می‌گویند زمین متحرك است و خورشید ثابت. ما می‌توانیم گردش خورشید را از اول تابستان حساب کنیم؛ نه جایی از آسمان خراب می‌شود و نه زلزله می‌آید! به‌جای اینکه بگوییم ابتدای گردش زمین از فروردین و از اول برج حمل است، بگوییم از اول اسد یا از اول سه ماه گذشته است. یا حتی می‌توانیم ابتدای حرکت زمین را از ۲۶ فروردین حساب کنیم و این مسئله‌ای اعتباری است.

نه چرخش زمین دست ماست که آن را در جایی نگه داریم و از آنجا قِلّش بدهیم و نه مداری که زمین در آن می‌گردد به دست ماست، بلکه چند نفر به‌شکل من‌درآوردی و شکمی گفته‌اند که ما اولین نقطه حرکت زمین را حمَل قرار می‌دهیم و امروزی‌ها هم اسمش را فروردین گذاشته‌اند. آیه که نازل نشده! اصلاً ما می‌خواهیم روز اول را ۲۵ فروردین قرار بدهیم و تقویمی درست کنیم که در آن ۲۵ فروردین روز اول سال شود و به ۲۴ فروردین سال بعد ختم شود و قول هم می‌دهیم که خورشید و کواکب از مسیر خودشان به اندازه سرسوزنی انحراف و تجاوز نکنند! اگر اول سال را چهاردهم دی یا پانزدهم مرداد هم قرار بدهید، هیچ تفاوتی ندارد، زیرا تاریخ شمسی صرفاً براساس تخیل است.

اساس نوروز بر تخیلات و دوری از تعقل است

حالا ببینید براساس این تخیل چه کرده‌اند! نوروز درست کرده‌اند، زمین و آسمان را به‌هم ریخته‌اند، روایت جعل کرده‌اند، آیه نازل کرده‌اند و کاری کرده‌اند که نوروز از روز غدیر و تمام اعیاد و ارزش‌های ما آن‌چنان فراتر و بالاتر رفته است که اصلاً نمی‌توان آن را پایین کشید! همه براساس خیال، که روز اول حَمَل و فروردین علف‌ها سبز می‌شوند! چشممان روشن! مگر قرار است ما علف‌خوار باشیم که جشن بگیریم و به‌خاطر علف‌ها خوشحال بشویم؟! لابدّ آنهایی که علفشان سه ماه قبل درآمده باید سه ماه قبل جشن بگیرند و آنهایی که در مناطق سردسیر هستند و علفشان سه ماه بعد درمی‌آید باید دیرتر جشن برگزار کنند! مگر در کشورهای منطقه جنوبی، گردش خورشید به‌عکس

نیست؟! مثلاً الان ما در ماه هشتم هستیم و هوا رو به سرما می‌رود، اما مناطق جنوبی، یعنی مناطقی که جزء اقیانوس اطلس جنوبی و اتلانتیك جنوبی هستند، الان به سمت گرما می‌روند، پس نوروز آنها یك ماه قبل بوده و باید آن‌موقع جشن می‌گرفتند. نوروز ما اول فروردین است و نوروز آنها یك ماه قبل‌تر! ببینید چه شیرتوشیری می‌شود!

همهٔ اینها به‌خاطر این است که ما عقل خودمان را به تخیلات سپرده‌ایم. علف درمی‌آید، باید خوشحال بشویم! بُز باید خوشحال بشود، بالا بپرد و از درخت بالا برود، ولی ما بالا می‌پریم! یعنی مقام و موقعیت خودمان را به مقام حیوان تنازل داده‌ایم! واقعاً عجیب است! من روزنامه‌اش را دارم که در زمان شاه نخست‌وزیر با آن هیکل دویست‌کیلویی و وضعیت کذایی‌اش، با عصا از روی آتش می‌پرید و آن عبارات بسیار زشت و پست را به‌کار می‌برد که حتی در شأن انسانی عادی هم نبود، چه برسد به فردی سیاستمدار که روی حرف‌هایش حساب می‌کنند! واقعاً بر انسانیت تأسف می‌خوردم که این مملکت ما و جریانات سیاسی آن را چه افکاری می‌گردانند و چه عقولی درصدد رشد و رُقاء ملت این مملکت بودند! آن کسی که بخواهد سنن باستان را براساس این تخیلات احیا کند، چگونه ممکن است که بتواند مملکت و ملتی را در راه صلاح معنوی و رشد هدایت کند؟! نه صلاح ظاهری و شکم و سایر تفریحات و تلذذات که دیگران هم از عهده‌اش برمی‌آیند. حرکت در مسیر تنوعات و تلذذات، کاری ندارد، مسئله‌ای نیست و شاید هر شخصی که بتواند در این راه جلوتر برود از نظر مردم موفق‌تر باشد. اما آن فردی که صلاح معنوی و رشد فکری و علمی و معنوی را در نفوس افراد مد نظرقرار بدهد، چگونه با این تخیلات جور درمی‌آید و چگونه می‌شود با این توهمات، این قضیه رشد پیدا بکند؟! الان هم در این‌طرف و آن‌طرف و گوشه‌وکنار دنیا همین حرف‌ها را می‌شنویم که شخصی هفتاد سال دارد ولی باز در همین تخیلات غوطه‌ور است و شب چهارشنبه که می‌شود، آتش روشن می‌کند و می‌پرد و می‌گوید احیای سنن قدیم است! این کارها غیر از اسراف و مواجهه با انواع خطرات و مهالك و ایجاد ناامنی و اضطرابی که می‌بینیم و دیدیم، چه ثمری دارد؟! این کارها از ملتی با فرهنگ، بسیار بسیار بعید است و بیشتر سزاوار ملتی وحشی و بی‌تربیت و بی‌ادب و بی‌فرهنگ است. آن‌وقت ما به این مسائل افتخار کنیم و آنها را به‌عنوان پاس‌داشتن و احیای سنن گذشتگان به حساب بیاوریم! اینها همه خیالات و تخیلات است.[1]

لزوم توجه به تاریخ قمری در برگزاری مراسمات

ماه در اسلام، ماه قمری است و به ماه شمسی کار ندارند. شهادت سیدالشّهدا علیه‌السلام را باید براساس سال قمری حساب کنیم. برخی حساب کرده بودند و متوجه شده بودند که قضیه عاشورا در روزهای گرم سال اتفاق افتاده است، ولی آیا می‌توانیم بگوییم حالا که سیدالشّهدا در روز عاشورای فلان ماه شمسی به شهادت رسیده است، پس ما هم براساس سال شمسی مراسم برگزار کنیم؟! این درست نیست و رسم ائمه علیهم‌السلام بر این نبوده که روز عاشورا را در ماه‌های شمسی برگزار کنند. خود عاشورا حکایت‌کننده از ماه قمری است و محرم و صفر از ماه‌های قمری هستند. ولادت ائمه علیهم‌السّلام همه منطبق با ماه‌های قمری است و در تاریخ اسلام، ارزشی برای ماه‌های شمسی نیست و همهٔ ارزش‌ها برای ماه‌های قمری است.

تعیین مقدّرات هر روز، از ابتدای غروب

بنابراین با دخول هلال جدید، شهر و ماه جدید متولد می‌شود و دخول هلال، در اول غروب است. پس اول غروب برای فردا است نه برای روز قبل. بر این اساس، کیفیت نزول مسائل معنوی و مقادیر الهی برای افراد هم از اول غروب است؛ یعنی اگر انسان بخواهد سرنوشت خوبی برای فردای خود

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ***نوروز در جاهلیت و اسلام***.

قرار بدهد، باید از اول غروب مواظب باشد که سخن بی‌جا نگوید، نه اینکه هرچه خواست انجام دهد و گمان کند که از اول طلوع فجر که نماز صبح را می‌خواند، روز شروع می‌شود! نه، این‌طور نیست. آنچه در بین‌الطلوعین به‌عنوان رزق معنوی برای انسان نازل می‌شود، از اول غروب آفتاب شکل گرفته است.

مثل اینکه شما بخواهید هدیه‌ای را برای رفیقتان ببرید؛ سه کیلو سیب گرفته‌اید و می‌روید که رفیقتان را ببینید و این سه کیلو سیب را هم برایش ببرید. یا اینکه شیرینی گرفته‌اید و می‌خواهید به منزلش ببرید. در مسیر به یکی از دوستانتان می‌رسید که می‌پرسد: «چه گرفتید؟» می‌گویید: «این مقدار شیرینی و میوه را گرفته‌ام» و بعد یکی از آنها را به او می‌دهید. سپس به فقیری می‌رسید و یکی هم به او می‌دهید، تا اینکه وقتی به منزل رفیقتان می‌رسید، فقط دوتا سیب برایتان باقی مانده است! یا اینکه دو کیلو شکر خریده‌اید که به منزل ببرید، اما متوجه نیستید این حرکتی که انجام می‌دهید باعث پارگی این ظرف می‌شود و شکرها می‌ریزد و براساس حرکت‌هایی که انجام می‌دهید این میزان ریزش شکرها کم‌وزیاد می‌شود. وقتی‌که به منزل می‌رسید می‌بینید نیم کیلو از بین رفته یا نیم کیلو باقی مانده است.

نحوه عمل انسان از هنگام غروب آفتاب، آن رزقی را که باید در بین‌الطلوعین فردا برسد کم‌وزیاد می‌کند. اگر با فرد نامناسبی صحبت کرد، یك‌دفعه آن رزق نصف می‌شود و فردا در بین‌الطلوعین قسمتش نصف است نه بیشتر؛ رزق روز بعد هم روز بعد می‌آید. اگر غیبتی کرد یك‌دفعه می‌بینید دوثلثش رفت، تا جایی که ممکن است هیچ‌چیز برای بین‌الطلوعین باقی نماند. بنابراین انسان باید در شب، خودش را برای فردا آماده کند؛ صحبت‌هایش، مطالعه‌اش، ارتباطاتش، نحوهٔ عبادتش، همه اینها برای آن مسئلهٔ فردا مؤثر هستند.

معنای صحیح حدیث شریف «أنّ لله فی ایّام دَهرِکم نفحات»

لذا بعضی از بزرگان این روایت را چنین معنی کرده‌اند که این‌طور نیست که منظور روایت «ألا و أنّ لله فی أیام دَهرِکم نفحات ألا فَتَعَرّضوا لها و لا تَعرّضوا عنها»[1] اوقات خاصی در سال باشد که انسان آن اوقات خاص را باید مواظبت کند؛ مثلاً دهه ذی‌الحجه یا ماه مبارك رمضان یا شب‌های قدر. نه، آن اراده پروردگار بر نزول فیض از ناحیهٔ او وقت و مکان معینی ندارد و انسان نمی‌تواند آن را در تحت معیار و ملاك قرار بدهد. بالاخره در هنگام نزول این مسئله خواهی‌نخواهی با یک مکانی یا یک زمانی مواجه خواهد شد؛ یعنی ما نباید به‌دنبال این بگردیم که چه ساعتی از روز، این فیض می‌آید که خودمان را برای آن ساعت آماده کنیم؛ این غلط است و چنین چیزی وجود ندارد. همچنین نباید دنبال این بگردیم که چه روزی از ایام سال چنین نفحاتی هست و چه ماهی از سال دارای این ویژگی‌ها است. ممکن است همین الان که در اینجا نشسته‌اید آن نفحه در همین‌جا بیاید، یا یك ساعت دیگر که از اینجا بیرون رفتید، ممکن است آن نفحه در آن ساعت بیاید؛ این مسئله در هیچ قالبی نمی‌گنجد. زیرا کیفیت نزول برکات از ناحیه پروردگار و مواجه شدنشان با سلسله علل و اسباب در عالم ملکوت، اقتضای تغییر و تحول و تبدل را هنگام ارتباطشان با نفس می‌کنند. اینکه این برکت و عنایت از جانب پروردگار بیاید و نفس را متوجه کند و انسان یك‌مرتبه در خودش تغییر و تحول را احساس کند و وضعیت خودش را با وضعیت قبل متفاوت ببیند، هیچ قانون و ملاکی برنمی‌دارد. ممکن است برای شخصی در این لحظه باشد و برای شخص دیگری پنج دقیقه بعد باشد؛ او نفسی دارد و این، نفس دیگری دارد، او حالی دارد و این حال دیگری دارد؛ ممکن هم است که با هم منطبق باشند، یعنی دو نفس وقتی‌که در یك وضعیت قرار بگیرند، به‌خصوص سالکین راه خدا وقتی‌که در مجلس واحد هستند و حال آنها از نقطه‌نظر ربط، در یك سطح قرار دارد، در یك لحظه برای دو یا سه یا ده نفر پیش می‌آید.

---

[1] ***المعجم الکبیر***، طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۳۴؛ ***رساله لبّ اللباب***، ص ۲۴، با قدری اختلاف در مصادر.

يك‌وقت راجع به این قضیه صحبت بود که چگونه ممکن است در یك مجلس برای چند نفر یك معنا پیدا بشود و برای بقیه پیدا نشود؟ مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند:

اصلاً یکی از ادلّه وحدت وجود را می‌توانیم این مسئله قرار بدهیم که اگر وجود، واحد نیست پس چطور یك اثر در یك آن برای چند نفر است؟! چطور چنین قضیه‌ای ممکن است؟! پس وجود باید واحد باشد تا در هنگام تعلق گرفتن به افراد و صور مختلف، آن وحدت خودش را از دست ندهد و مُنثَلِم نشود.

این مسئله بسیار جای اهمیت دارد.

از آنجایی که ممکن است در طول سال و به‌واسطه مناسبت‌های مختلف، این ایام تفاوت پیدا بکنند، لذا در این حرفی نداریم که بالاخره در طول سال، به‌واسطه نوعی ارتباطات ممکن است ماه‌ها یا روزها و شب‌ها تفاوت‌هایی داشته باشند، ولی صحبت در این است که این روایت، معنای کلی‌تری را به دست می‌دهد.

آثار مسئلهٔ امامت و ولایت در ایّام خاصی نمی‌گنجد

درباره شب نیمه شعبان که احیا مستحب است، در کتابی می‌خواندم که شخصی گفته بود:

احیای نیمه شعبان، قبل از ولادت امام زمان علیه‌السلام هم بوده است و حتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز در شب نیمه شعبان احیا داشتند، پس این قضیه اصلاً به مسئله امامت و رسالت مربوط نیست، بلکه واقعیتی در عالم تکوین است که خدا نظر خاصی به امشب کرده است و ارتباطی به امام زمان علیه‌السلام ندارد.

ایشان خیلی اشتباه فرموده‌اند! مسئله امامت و ولایت که در ماه و سال نمی‌گنجد. براساس سلسله عالم قضا و قدر، ولادت امام زمان علیه‌السّلام باید در این شب اتفاق بیفتد و آن تعلق ولایت پروردگار به این وجود مبارك، اقتضای خصوصیت در این شب را می‌کند و حتی پیغمبر هم باید احیا بگیرد، نه اینکه چون ایشان بالاتر است و امام زمان علیه‌السلام فرزند ایشان بعد از یازده، دوازده نسل است، پس دیگر لازم نیست احیا بگیرند! نه، این‌طور نیست. خصوصیت وجود آن حضرت اقتضای تمایز چنین شبی را می‌کند که این شب، مورد عنایت خاص پروردگار قرار می‌گیرد. پس همه افراد باید خودشان را با این عنایت تطبیق بدهند، حتی رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام؛ تفاوتی در این مسئله نیست. در ماه رجب و لیالی قدر و سایر ایام دیگر هم همینطور است و در این مسئله شکی وجود ندارد.

با توجه به مطالبی که عرض شد، ویژگی خاصی در ماه مبارك رمضان هست که انسان به‌واسطه آن ویژگی، حال‌وهوای خود را متفاوت می‌بیند، حالش فرق می‌کند و مطلب تفاوت دارد و احساس می‌کند که این ماه با ماه‌های قبل فرق می‌کند و وضعیتش، وضعیت دیگری است. این احساس، عبارت از پذیرایی پروردگار است. انسان باید به این پذیرایی ارزش و قیمت بدهد، آن را پاس بدارد و از آن پذیرایی کند. در تعابیر بزرگان هست که فرموده‌اند:

بارقه‌ها و جاذبه‌های الهی که بر قلب انسان نازل می‌شوند و حال‌وهوای او را تغییر می‌دهند، میهمانانی هستند که به‌عنوان پیکی از جانب پروردگار بر منزل قلب او نازل شده‌اند و باید این میهمان را گرامی داشت، پذیرایی کرد و نگه داشت. اگر انسان آنها را نگه ندارد، از بین می‌روند و بیرون می‌آیند.[1]

داستان مرحوم سیّد بن طاووس دربارهٔ پذیرایی از فرستادهٔ امام علیه‌السّلام

مرحوم سید بن طاووس ـ رضوان الله علیه ـ از افرادی بود که با امام زمان علیه‌السلام ارتباط داشت و از کسانی است که ارتباطش با آن حضرت، مسلّم‌الثبوت است و کسی در آن شکی نکرده است. مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

شخصی پیغام و نامه‌ای از جانب حضرت برای سید بن طاووس آورده بود. سید بن طاووس در

[1] رجوع شود به ***تذکرة المتقین***، ص ۱۷.

را باز می‌کند و ایشان را در منزل می‌آورد، احترام می‌کند، مقدمش را گرامی می‌دارد، به او توجه می‌کند و بعد آن نامه را می‌گیرد و می‌رود دنبال کار خودش، در اتاق خودش و در آن وضعیت خودش. آن میهمان در آنجا بود و سیّد شب برایش غذا می‌بَرد و دوباره برمی‌گردد و به کارهای دیگرش می‌رسد. یك‌مرتبه نیمه‌های شب می‌بیند عجب! حال‌وهوایش فرق کرد، دیگر مثل سابق نیست، حال نماز و دعا ندارد، حالت قبض پیدا کرده است و دیگر آن ارتباط نیست. مضطرب و پریشان می‌گردد و وقتی متوسل می‌شود، به ایشان می‌گویند: «چرا از پیك ما این‌طور پذیرایی کردی؟ این فرستاده‌ای از ناحیه ما بود، اینکه او را این‌طور بنشانی و مثلاً میوه جلویش بگذاری و خودت بروی به کارت برسی، رسم میهمان‌نوازی نیست.

و واقعاً هم همین‌طور است؛ این خیلی عجیب است!

خلاصه می‌آید و می‌بیند میهمان مشغول خواندن نماز است. می‌افتد روی دست و پایش و او هم با تعجب می‌پرسد که چه شده است؟! با اینکه میهمان از سیّد ناراحت نشده بود ولی صحبت در آن مقصد و منبع و مبدأ است، این مطلب از آن‌طرف آمده که چرا تو این‌طور کردی؟ خلاصه در آن مدتی که با او بوده است تمام اوقات خودش را در خدمت با او قرار می‌دهد تا اینکه قبول می‌کنند و از او می‌گذرند.[1]

توجه می‌کنید رفقا، خیلی مسئله مهم است! این را می‌گویند پذیرایی از میهمان.

حالات معنوی، میهمانانی از جانب پروردگارند

این هدیه الهی پذیرایی می‌خواهد، این حالی که برای سالك پیدا می‌شود پذیرایی می‌خواهد و انسان باید آن را نگه دارد. چطور پذیرایی کند؟ باید آنچه را که موجب بقای آن است انجام بدهد و آنچه را که مانع است و ممکن است به‌عنوان سدّ و مانع در بقای آن قرار بگیرد، ترك و رها کند؛ این را می‌گویند پذیرایی. پس حالاتی که برای انسان پیدا می‌شود حکم میهمان را دارند و انسان باید در نگهداری آنها بکوشد. بزرگان می‌فرمودند: «وقتی‌که برای افراد حالی پیدا می‌شود، نگذارند از دست برود، آن را نگه دارند». این نگه داشتن خیلی مشکل است که انسان چطور حال خودش را نگه دارد؟ البته از طرفی هم می‌توانیم بگوییم که آسان است و تکلیف شاقی نیست به شرطی که مواظب باشیم و خود را گول نزنیم و در خلوت خود وقتی‌که کارهایمان را به استنطاق می‌کشانیم، سر به زیر نیندازیم و رد نشویم. این موجب می‌شود که حال برای انسان بماند.

قابلیت تمام انسان‌ها برای دیدن آنچه رسول خدا می‌دید

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که می‌فرمایند:

لَولا أنَّ الشّیاطینَ یَحومونَ حَولَ قُلوبِ بَنی ءادَمَ لَرَأوا مَلکوتَ السّماواتِ وَ الأرض؛[2] **«اگر شیاطین دور قلب بنی‌آدم نمی‌چرخیدند و گردش نمی‌کردند، آنها ملکوت آسمان و زمین را می‌دیدند.»**

چرخیدن یعنی دائم در مسائلی که به او ارتباطی ندارند فکر و خیال کردن، دائم در کارهای دیگران سرك کشیدن، خود را در مطالبی که تعلقی به او ندارند وارد کردن و دائماً در این فکر و خیال بودن که او چه کرد، این چه کرد، کار آن درست بود، کار من خوب بود، کار او غلط بود و کار من بهتر بود. دائم فکر و خیال خود را در مسائلی به‌کار بگیرد که هیچ ربط و تعلقی به او ندارند و بعد باعث گناه و غیبت و تهمت بشود، یا حداقل با این تفکرات و تخیلات، ملکوت خود را فاسد کند و مثال و برزخ خود را از بین ببرد. اگر این‌طور نبود، همان ملکوت آسمان و زمینی را که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدا تقاضا کرد که به او نشان بدهد، می‌دیدند.

---

[1] رجوع شود به ***نجم الثاقب***، ج ۲، ص ۵۱۶ ـ ۵۲۱.

[2] ***عوالی اللئالی***، ج ۴، ص ۱۱۳:

«قالَ صلّی الله علیه وآله: "لَو لا أنّ الشّیاطینَ یَحومونَ حَولَ قَلبِ ابنِ آدَمَ لَنَظَرَ إلی الملکوت".»

در روایت دیگری دارند:

لَولا تَمریجٌ فی قُلوبِکم و تَکثیرٌ فی کلامِکم لَرَأیتُم ما أرَی و لَسَمِعتُم ما أسمَع؛[1] «اگر اضطراب در قلب، افکار مختلف و گوناگون و تشتّت خاطر در قلب شما نبود و زیاد سخن گفتن در میان شما نبود، آن را که من می‌بینم شما هم می‌دیدید و آنچه را که من می‌شنوم شما هم می‌شنیدید.»

عجیب است! یعنی ما هم قابلیت این را داریم منتها کاری که پیغمبر کرد این بود که تکثیر در کلام و تمریج در قلب نداشت. ما این دوتا را داریم، دائم حرف می‌زنیم که بنزین گران شد، برنج ارزان شد. شد که شد! آنجا باران آمد، آنجا برف آمد. به من چه ربطی دارد؟! آنجا جنگ شد، آنجا صلح شد، آنجا زلزله شد، آنجا آوار خراب شد. همیشه درحال صحبت کردن هستیم.

نشسته‌ایم یک‌دفعه رادیو را باز می‌کنیم که ببینیم اخبار چیست. نمی‌خواهد که ببینید اخبار چیست! بنشین سر جایت و یک صفحه کتاب بخوان، یک روایت از امام صادق علیه‌السلام را بخوان، یک صفحه از کلام بزرگان را بخوان. آخر از این بازکردن پیچ اخبار چه نصیبت می‌شود؟! از این‌همه نگاه کردن به تصاویر مخرّب و مُفسد و مضلّ چه نصیب ما شد؟! دو ساعت فقط تخیل! این می‌شود تمریج. این فقط یک تصویر نیست که بیاید و برود، بلکه در نفس جا باز می‌کند و می‌گوید من به این زودی نمی‌روم و محکم در اینجا هستم و می‌مانم.

ماه رمضان را رعایت می‌کنیم و صحبت خود را با دیگران در طول روز کمتر می‌کنیم که به روزه‌مان صدمه نخورد. ببینید ما چقدر در اشتباه هستیم! می‌گوییم روزه می‌گیریم و به‌واسطه صحبت نکردن و اینکه به غیبت کشیده نشود، ارتباط خود را کم می‌کنیم و در رفتن به هرجایی و صحبت کردن‌ها احتیاط می‌کنیم. خب این کار، درست است و اثرش را هم می‌بینیم. ولی همین‌که ماه رمضان تمام می‌شود، روز از نو روزی از نو! تمام شد دیگر، ماه رمضان را انجام دادیم و مطلب گذشت!

محو شدن آثار ماه رمضان در صورت عدم مراقبه بعد از آن

این چه فایده دارد؟! تصور نکنیم همین‌که ماه رمضانمان به این کیفیت گذشت، در پرونده ما می‌ماند و آن عملی را که بعد از ماه رمضان انجام می‌دهیم جای خود را دارد و هرکدام حساب خود را دارند! این‌طور نیست، این حساب، مسلسل و به‌هم پیوسته است. اگر بعد از ماه رمضان هم مانند حال ماه رمضان را داشتیم، آن حال در ما می‌مانَد والاّ اصلاً انگار ماه رمضانی بر ما نگذشته است. آب پاکی را ریختم، هم روی دست خودم و هم شما؛ تمام شد! اگر آن اعمال و رفتار و مراقبه‌ای را که خداوند توفیق داده بود در ماه رمضان داشتیم، رعایت کردیم و به همان کیفیت بودیم، آن حالات می‌مانند و استمرار پیدا می‌کنند والاّ در روز قیامت می‌بینیم که اصلاً ماه رمضانی بر ما نگذشته است. این‌همه شب‌های قدر بر سرمان زدیم، قرآن به سر گرفتیم، توسل کردیم! خب بعد از ماه رمضان خراب کردیم. ماه رمضان آمد و بعد، آن سیل بنیان‌کن توهمات و تخیلات، تمام مزرعه‌ها و بناهایی که در ماه رمضان ساخته و پرداخته شده بود را صاف کرد و بُرد. مگر الان این‌طور نیست؟! سیلی می‌آید و خانه‌ای را صاف می‌کند؛ دیگر هیچ‌چیز نیست و تمام شد. باید دوباره آن ساختمان را بسازید و دیگر سر جایش برنمی‌گردد، خراب شد و رفت! اینکه بزرگان و اولیا توجه و اصرار داشتند، بر این اساس بود.

در ماه رمضان غذای ما کم بود و وعده و مائده الهی بر امساك است. در غیر ماه رمضان هم نباید این مسئله را خراب و عوض کنیم. امام صادق علیه‌السّلام در همین حدیث شریف عنوان که شرحش بعداً خواهد آمد می‌فرمایند:

فَإیّاكَ أن تَأکُلَ ما لا تَشتَهیهِ، فَإنّه یورِثُ الحَماقَةَ وَ البَلَهَ؛[2] «**چیزی را که اشتها نداری نباید بخوری،**

---

[1] ***المیزان***، ج ۵، ص ۲۷۰.

[2] ***بحار الأنوار***، ج ۱، ص ۲۲۶.

اگر بخوری احمق می‌شوی و حماقت در شما ایجاد می‌شود.»

«بَلَه» یعنی نادانی و کودنی و «حماقت» یعنی جهالت. انسان احمق به کسی گفته می‌شود که نمی‌تواند مصالح و مفاسد خود را تشخیص بدهد. اینکه چه ارتباطی بین غذا و بین نفس و فکر است، بماند در جای خود. باید توجه داشته باشیم که اگر به مقداری غذا خوردیم که احساس کردیم همچنان به این غذا تمایل داریم، بدانیم که این غذا کار خودش را انجام داده است. گاهی انسان غذا می‌خورد و وقتی‌که دست از غذا برمی‌دارد احساس می‌کند چیزی نخورده است و سبك است؛ این مقصود کلام امام صادق علیه‌السلام است.

ولی گاهی بشقاب دوم را هم می‌خورد، سومی و چهارمی و پنجمی را هم می‌خورد، بعد وقتی‌که دیگر نتوانست، کنار می‌کشد! چون نمی‌تواند، از سفره کنار می‌کشد! این همان مطلبی است که می‌فرماید: «فإنّه یورِثُ الحماقةَ و البَلَه». وقتی‌که انسان اینگونه غذا خورد، اگر همان‌موقع خودش را بررسی کند و ببیند حالش چطور است، خواهد دید که اصلاً تأمل و تفکّر و حضور قلب ندارد و اصلاً نمی‌تواند خودش را دریابد. اگر هم مجلسی می‌رود براساس مرتکزات ذهن است نه براساس کشش روح. این مسئله، مسئلهٔ اعتبار است؛ یعنی وقتی‌که در همان حال می‌گوییم جلسه قرآن، براساس اینکه ثواب دارد به طرف آن نمی‌رویم بلکه تخیلات و تصورات قبلی است که ما را به سمت قرآن می‌کشاند، عادت شب‌های قبل است که ما را می‌برد نه اشتیاق و کشش و تمایل نفس. این فایده ندارد؛ اگر ده ساعت هم پای قرآن بنشینیم فایده ندارد و یك آیه هم به پایمان نمی‌نویسند. چرا؟ چون تا می‌توانستیم خورده‌ایم و اصلاً اسم خودمان را هم یادمان رفته است، چه برسد به اینکه آیه قرآن را بفهمیم!

ملاک بزرگان برای غذا خوردن مطلوب

این همان است که می‌فرمایند انسان باید به اندازه‌ای بخورد که راکب بر بدنش باشد نه مرکب آن. وقتی انسان راکب بدن است که این غذا موجب بشود هر کاری که نفس بخواهد انجام بدهد راه برایش باز و هموار باشد. اگر بخواهد فکر کند، مسئله ریاضی حل بکند، حرکت بکند، عبادت بکند، حضور قلب داشته باشد، بتواند. در این‌موقع بدن مرکب است و انسان راکب. اما اگر انسان به قدری غذا بخورد که هیچ کاری نتواند انجام بدهد، مغز و عقلش از کار بیفتند، نفْسش از کار بیفتد، تمام حالات ثلاثه‌اش ـ مثال و برزخ و ملکوت ـ تعطیل بشوند، در این صورت انسان می‌شود مرکب و باید دائم منتظر باشد که این بدن به حال اعتدال برگردد و تا وقتی‌که به حال اعتدال برنگردد، همین‌طور ذهن او را به خودش مشغول می‌کند. این مسئلهٔ مربوط به غذا.

آثار عجیب سخن گفتن در نفس انسان

اما مسئلهٔ مربوط به کلام که خیلی عجیب است! اگر خداوند توفیق بدهد، بحث صحبت کردن و سخن گفتن زیادی مشروحاً خواهد آمد که چطور صحبت کردن، انسان را از بین می‌برد. این صحبت چیست؟ این که دیگر غذا نیست! صحبتی که صِرف لقلقهٔ لسان است، چرا باید انسان را از بین ببرد؟ این صحبت با نواری که می‌گردد چه فرقی دارد؟ هر دو صحبت است، پس چرا تأثیری در نوار نمی‌گذارد اما در انسان تأثیر می‌گذارد؟ رفقا فوراً می‌توانند پاسخ بدهند که صحبت گرچه صوت است ولی وقتی این صوت با انسان ارتباط پیدا می‌کند، صور مثالی ایجاد می‌کند. اگر سخنی مفید و برای خدا باشد، مثال او می‌شود مثالی خوب. کسی که برای خدا صحبت کند و مطالب اخلاقی و مطالبی که نفسانیات و اعتبارات و دنیا در آنها نیست بگوید، این صحبت همه‌اش برای خداست و برای دنیا و افساد نیست. انسان خود می‌تواند تشخیص بدهد که صورت مثالی چنین صحبتی زشت و مُشوّه نیست.

اما در بعضی از موارد انسان باید حتی این صحبت را هم ترك کند؛ در آنجایی که احتیاج به مرتبه‌ای بالاتر دارد. چرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله مکان عزلت را برای خود اختیار کرد و در میان همان مردم نماند؟ چون به جایی احتیاج داشت که با کسی صحبت نکند و کسی هم با او حرف نزند. او احتیاج دارد که چهل روز، یك هفته، دو هفته یا سه هفته در طول سال به غار حرا برود. در آنجا

خودش تنها بود و بعضی اوقات امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم در آن‌موقعی که طفلی خردسال بودند با ایشان می‌رفتند. رسول خدا هم احتیاج به سکوت دارد، حتی اگر از خدا هم بگوید باز این نیز صحبت و کلام است. انسان در بعضی از اوقات این الله را هم نباید بگوید.

دستورات بزرگان در کیفیت زیارت اهل قبور

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ ظاهراً در *معاد شناسی* دارند که وقتی برای زیارت اهل قبور به قبرستان می‌روید، فاتحه‌ای بخوانید و بعد کناری بنشینید و به سکوت بگذرانید.[1] این خیلی کلام عجیبی است! شاید برای خیلی‌ها این مسئله موجب شبهه باشد و بگویند خب انسان برای اموات قرآن و دعا بخواند، ما از قرآن و کلام خدا و ائمه علیهم‌السلام که بالاتر نداریم! ولی آن نکته‌ای که در کلام مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ هست این است که انسان می‌خواهد با رفتن به قبرستان ثوابی به آنها بدهد که آن را با خواندن فاتحه انجام می‌دهد. اما چیز دیگری هم می‌خواهد نصیب خودش کند که آن با خواندن قرآن و دعا حاصل نمی‌شود؛ قرآن و دعا را در خانه بخوان. وقتی به قبرستان می‌روی، فضای قبرستان و اموات و این حالت و موقعیت، باید تأثیری در نفس بگذارد. آن تأثیر باید با سکوت باشد و با خواندن قرآن پیدا نمی‌شود. ساکت می‌نشینیم، در خودمان، فضای سکوت قبرستان و مقابر و حال‌وهوای اموات و کیفیت ارتباط با آنها را در نفس خودمان کم‌کم احساس می‌کنیم، آن‌وقت آن حالت انقطاع و تذکر و تنبّه که باید به‌عنوان نقطهٔ اساسی و محور در کارهای ما قرار بگیرد، حاصل می‌شود. اگر ختم قرآنی از اول تا آخر هم انجام بدهیم این حال پیدا نمی‌شود. ختم قرآن به‌جای خود و آن هم به‌جای خود.

دلیل کراهت سلام کردن در برخی موارد

چرا می‌گویند خواندن قرآن در حمام کراهت دارد؟ چون حمام جای خواندن قرآن نیست و هر جایی نمی‌شود قرآن خواند. چرا می‌گویند نباید همه‌جا سلام کرد؟ چون حواس پرت می‌شود. دربارهٔ سلام چقدر روایت و تأکید داریم! آن کسی که ابتدای به سلام بکند ثوابش ده برابر بیشتر از کسی است که پاسخ سلام را بدهد.[2] سلام یعنی تحیت، این‌همه مسائل راجع به سلام داریم، ولی گفته‌اند که چند جا

---

[1] ***معاد شناسی***، ج ۲، ص ۲۶۵:

«از مرحوم آیه الحقّ آیه الله العظمی حاج میرزا علیّ آقا قاضی رضوان الله علیه، افراد بسیاری از تلامذه ایشان نقل کردند که ایشان بسیار در وادی السّلام نجف برای زیارت اهل قبور میرفت و زیارتش دو و سه و چهار ساعت به طول می‌انجامید و در گوشه‌ای می‌نشست به حال سکوت؛ شاگردها خسته می‌شده و بر می‌گشتند و با خود می‌گفتند: استاد چه عوالمی دارد که این‌طور به حال سکوت می‌ماند و خسته نمی‌شود.

عالِمی بود در طهران، بسیار بزرگوار و متّقی و حقّاً مرد خوبی بود؛ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمّد تقیّ آملی رحمة الله علیه، ایشان از شاگردان سلسله اوّل مرحوم قاضی در قسمت اخلاق و عرفان بوده‌اند. از قول ایشان نقل شد که: من مدّتها میدیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السّلام می‌نشینند. با خود می‌گفتم: انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند؛ کارهای لازم‌تر هم هست که باید به آنها پرداخت. این اشکال در دل من بود امّا به احدی ابراز نکردم، حتّی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدّت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش میرفتم، تا آنکه از نجف اشرف عازم بر مراجعت به ایران شدم و لیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم؛ این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطّلع نبود. شبی بود میخواستم بخوابم؛ در آن اطاقی که بودم در طاقچه پائین پای من کتاب بود، کتابهای علمی و دینی؛ در وقت خواب طبعاً پای من بسوی کتابها کشیده میشد. با خود گفتم برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست؛ چون کتابها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، این هتك احترام به کتاب نیست.

در این تردید و گفتگوی با خود بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتك نیست و خوابیدم. صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود: علیکم السّلام صلاح نیست شما به ایران بروید، و پا دراز کردن بسوی کتابها هم هتك احترام است. بی اختیار هول زده گفتم: آقا شما از کجا فهمیده‌اید، از کجا فهمیده‌اید. فرمود: از وادی السّلام فهمیده‌ام.»

[2] ***تحف العقول***، ص ۲۴۸:

«قال [الحسین علیه السلام]: "لِلسّلامِ سَبعونَ حَسَنَةً تِسعٌ وَ سِتّونَ لِلمُبتَدِئِ وَ واحِدَةٌ لِلرّادِّ".»

همین سلام کراهت دارد، یعنی سلام نکن.[1] همین خدایی که می‌گوید سلام کن، آنجا می‌گوید سلام نکن.

یکی در جایی است که شخصی نماز می‌خواند و شما سلام بکنید. واجب است که او جواب بدهد ولی حضور قلبش از بین می‌رود. یعنی ولو اینکه این کارِ واجب را انجام می‌دهد ولی این کار واجب، او را از فیض بالاتری که همان حضور است، می‌اندازد. انسان نباید در موقع حضور به چیز دیگری بپردازد. یا اینکه می‌گویند در حمام سلام نکن، چون شخص مشغول نظافت و تنظیف خودش است و نباید ذهنش متوجه چیز دیگری بشود.

همین‌طور و به همین ملاك، وقتی انسان می‌بیند که رفیقش در حال تفکر است، نباید سلام کند، بلکه باید آرام بنشیند. نگوید السلامُ علیکم و او را از آن حال‌وهوا در بیاورد. که چی؟ یعنی من آمدم! خب بیخود آمدی! بنشین سر جایت. یا اگر در جلسهٔ سکوتی هستید و بگوید سلامٌ علیکم، سلامٌ علیکم، همه‌چیز به‌هم می‌ریزد. وقتی وارد جایی می‌شوید و می‌بینید جای تفکر و تأمل است، آرام و بدون اینکه صدای قرچ‌وقروچ در بلند شود وارد شوید.

بیان مرحوم قاضی رضوان الله علیه در اهمیت سکوت برای سالک راه خدا

مرحوم قاضی می‌فرمودند: «حالاتی برای سالك است که یك "تَق" آنها را از بین می‌برد و دیگر برنمی‌گردند». یك صدا! این برای چیست؟ برای این است که نفس در آن‌موقع و در ارتباط با ملکوت، بیشتر از هر چیزی به سکوت احتیاج دارد، اینکه ساکت و آرام باشد. پس حالا فهمیدیم که سکوت چقدر مهم است! وقتی که به دیدن رفیق می‌رویم، از اول شروع نکنیم که ببینیم اخبار چیست! چه خبر داری؟ اوضاع به چه کیفیت است؟ نه، هر چیزی پیش آمد و مفید هم بود، خوش آمد، ولی اگر نیامد ما هُل ندهیم! اگر پنج دقیقه به سکوت بگذرد انگار سقف به سرمان خراب می‌شود و باید حتماً چیزی بیندازیم: آقا چقدر چراغ‌ها زیاد است، یك‌خرده آنها را کم کنید! آقا چقدر هوا گرم است، یك‌خرده کولر را بیشتر کنید! بالاخره باید چیزی گفته بشود! راجع به این مسئله هم بعداً و به‌طور مفصل صحبت خواهد شد.

وقتی‌که انسان صحبت می‌کند، نوار نیست، بلکه معانیِ این گفتار ابتدا به صورت‌های مثالی خودشان در نفس قرار می‌گیرند و بعد صورت ظاهری‌اش بیرون می‌آید و از دهان انسان خارج می‌شود. آن صورت باطنی، کار انسان را می‌سازد! یعنی وقتی‌که من می‌خواهم صحبت کنم، قبل از اینکه حرف بزنم ابتدا معانی در ذهنم می‌آید، منتها آن‌قدر این اتفاق سریع است که تصور می‌شود این مطالب خیلی زود و بدون تفکر می‌آیند. معانیِ این الفاظ، در صورت‌های برزخی و مثالی خود، نفس را می‌گیرند و پُر و خراب و شلوغ می‌کنند. شما نیم ساعت بروید به دیدن رفیقتان، یا وقتی‌که ارباب‌رجوع نمی‌آیند، نیم ساعت در اتاق کارتان بنشینید و بعد از آن، حال خودتان را با زمانی که در این نیم ساعت سی نفر مراجعه می‌کردند یا حرف می‌زدید مقایسه کنید. ببینید چقدر شلوغ می‌شدید و احساس می‌کردید که به‌هم ریخته‌اید. فکر به‌هم ریخته و شلوغ شده است، آن تحمل و صبری را که در اول بود ندارید و زود عصبانی و ناراحت می‌شوید. این چیست؟ به‌هم ریختگی است دیگر. این مسئله، شرطی اساسی است.

دو نکتهٔ مهم در سلوک إلی الله

بنابراین به این دو مطلب تکیه کنیم. البته مطالب راجع به این قضیه زیاد است که ان‌شاءالله در فرصت خودش خواهد آمد، فقط خواستم در این جلسه راجع به این مسئله خدمت رفقا عرض کنم، چون صحبت زیاد شده و خیلی برای بنده اظهار داشته‌اند که به چه نحوه باید حالات خود را حفظ کنیم؟

پس دو مطلب هست که رفقا نباید فراموش کنند:

یکی کیفیت غذا است. اینکه بزرگان می‌فرمودند هر هفته یك روز یا اگر می‌توانید دو روز را روزه بگیرید به‌خاطر این بوده است که آن حال‌وهوای روزه را در طول هفته تجدید کنید. یعنی نگذارید

---

[1] *الکافی*، ج ۲، ص ۶۴۴.

آن کیفیت ارتباط، در طول ایام و با گذشت حوادث، از بین برود و با جریان حوادث از قلب انسان بیرون برود؛ دوباره هشداری بیاید، چهار روز بعد هشدار دیگری بیاید و ده روز بعد هشدار بعدی. این هشدارها باعث می‌شود که آن حالت در انسان تقویت و تثبیت بشود.

دوم راجع به کلام است که انسان باید خیلی مراقبت و دقت کند. باید صحبت خودش را به حداقل برساند، مخصوصاً باید بداند که ارتباط و صحبت با افرادی که در اعتبارات و دنیا هستند مثل سمّی مهلك می‌ماند. هزارها مورد اتفاق افتاده است که انسان عملی را انجام می‌دهد ولی با ارتباطی بالکلّ از بین می‌رود. مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ هم در کتاب‌هایشان راجع به این قضیه دارند که مرحوم آقا سیّد جمال ـ رضوان الله علیه ـ به قبرستان رفته بود و با شخصی برخورد کرده بود و... .[1] موارد زیادی در این زمینه هست.

همین‌که می‌بینید صحبت‌های شخص می‌خواهد اثر بگذارد، فوراً قطعش کنید و مطلب را به جای دیگری ببرید. تقویت تخیلات در ذهن، دائم به این‌طرف و آن‌طرف سرکشی کردن و پرداختن، دائم خبرهایی که هیچ ارتباطی به انسان ندارند را گوش دادن، دل را مدام به سمت جریاناتی بردن که اتفاق می‌افتند، این دل‌بردن، تهی شدن از جای دیگری است. از یک‌طرف چیزی می‌آید و قضیه را پُر می‌کند و از طرف دیگر هم مدام تهی می‌شوید. این خبرها هیچ ارتباطی به ما ندارد. همین‌طور صحبت با افراد چه به صورت حضوری یا به صورت غیرحضوری و شنیدن از نوار و دستگاه. آنهایی که اهل ضلالت و گمراهی هستند، صحبتشان تأثیر موبق و هلاك‌کننده‌ای در نفس انسان باقی می‌گذارد.

ان‌شاءالله امیدواریم که خداوند متعال ما را توفیق دهد که همان برکاتی را که در آن ماه نازل کرده است، مستمرّاً

بر ما نازل بگرداند.

اللهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد

[1] رجوع شود به ***مهر تابناک***، ص ۲۱۴.